

قاضی باید اجتماعی باشد

گفت‌وگو با معاون دادستان و بنیان‌گذار مجتمع قضایی، حمایتی «شوق زندگی»

توقف زندگی

لیلا جان قربان ادم در همه چیز مثل همه مجتمع‌های قضایی است. موبایلت را باید تحویل بدهی و بازرسی شوی. اما داخل که می‌شوی، دنیایی که در تصور سخت است رنگش را عوض می‌کند و مدارنگی‌ها، دفتر نقاشی‌ها، میزهای فوتبال دستی و کتاب‌های قصه دنیایی دیگر جلوی چشمت نمایان می‌کند. دنیایی که سختی قضا را برای بچه‌ها و پدر و مادرهایی که ناچار به دسته‌وپنجه نرم کردن با آن هستند نرم‌تر کرده است. شاید اسم «شوق زندگی» به گوش شما هم خورده باشد، مجتمعی که گره‌های قضایی را با نگاهی دیگر باز می‌کند، مجتمعی که ریشه آن از خلاقیت یک خانم قاضی آب می‌خورد و حالا دیگر در کل کشور الگوشده و در حال تکثیر است.

همراه بانیره عابدین زاده می‌شویم، او خالق مجتمع‌های «شوق زندگی» است. کارشناسی ارشد حقوق و روان‌شناسی دارد و معاون دادستان عمومی و انقلاب مرکز خراسان رضوی و سرپرست مجتمع قضایی حمایتی «شوق زندگی» است.

این مجتمع قضایی برای چطور بچه‌هایی است؟

همه مدل از نوزادها شده در بیمارستان تا هجده ساله. ما وظیفه اداره امور بچه‌ها را داریم. افرادی که به موازین حقوقی تسلط دارند، می‌دانند که این کار دقیقاً اجرای ماده ۳ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان است. یعنی اتفاقاتی مربوط به بچه‌هایی که یا آسیب دیده اند یا جرمی مرتکب شده اند و مهاجورین. اینجا شبیه دادگاه عمومی است، باز پرس و رئیس

دادگاه و شعبه دادگاه داریم ولی به دادگاه نمی‌خورد. تلاش ما این بوده که وقتی بچه‌ای جرمی انجام داد، او را از جامعه حذف نکنیم، بلکه تلاش کنیم که او را برگردانیم.

یعنی برای جرم‌ها به جای زندان، حکم‌های معادل می‌دهید؟

صد درصد. بچه‌ها واقعا مجازات‌های زندان، حبس و شلاق اصلا برایشان مناسب نیست و به لحاظ سیستمی که برای رشد و تکامل در مغزشان است، شاید آن اثری را که قانون گذار برای بازدارندگی مدنظر دارد، نداشته باشد.

این شوق زندگی خلاقیت شما بود؟

خیلی سخت است که بگویم به، ولی خب بله. من ۲۴ سال است که قاضی هستم و هر قسمتی که بودم سعی می‌کردم همه کارهایم را با مسائل اجتماعی پیوند بزنم. سال ۹۹ بود که آقای دادستان به من گفت تو که این قدر بدو بدو می‌کنی برای پرونده زنان و کودکان، برو اداره سرپرستی مهاجورین را به عهده بگیر. من به آقای دادستان گفتم باید فکر کنم. گفت تو که همیشه دنبال همین چیزها بودی

چرا فکر کنی؟! فکر می‌کردم سریع قبول کنی! من سه شب فکر کردم و یادام است که شب اول محرم بود. به دادستان گفتم قبول می‌کنم، به نیت حضرت علی اصغر (ع) قبول می‌کنم، ولی شرایطی دارم. ایشان گفت تشریف بیاورید شرایطتان را بگویید. گفتم به من کار نداشته باشید، رها کنید و بگذارید کارم را انجام دهم. ایشان هم گفت من اعتماد می‌کنم، بروید کارتان را انجام دهید. آقای درودی به من اعتماد کردند، فرصت دادند و واقعا تشویق کردند.

در این مدت بعضی‌ها به من می‌گفتند شما کارهای خاصی انجام دادید، در این کشور کسی مانعتان نشد؟ گفتم نه، کسی که بخواهد و نیتش درست باشد به نتیجه می‌رسد. اگر هدف مشخص کنی و دنبال هدف بروی، دیگران هم این را درک کرده و کمکت می‌کنند. برای من همه‌اش عشق، علاقه و انگیزه است. این عشق در خانواده من هم وجود دارد. مثلاً خواهرم برای سقف‌های مجتمع پروانه درست کرده بود، نذر کرده بود. با این کارش حال بچه‌ها خوب می‌شد.

زمانی که این شغل را شروع کردم، سال ۸۴ دادیار شعبه ۳ سرپرستی در دادگاه انقلاب بودم. همین مجتمع از تهران آمده بودم. روز اولی که شروع کردم خیلی برایم سخت بود. خانمی صحبت می‌کرد و بچه‌اش نشسته و می‌شنید. حواسم به آن بچه بود. معمولاً در کشوی میزم عروسک دارم. شاید مامانش با خودش می‌گفت این چه قاضی‌ای است که با خودش عروسک دارد؟ خیلی حواسم بود که موضوعاتی که مادر مطرح می‌کند را بچه‌اش نشنود. روز دوم خیلی فکر کردم، رفتم مدارنگی و دفتر نقاشی خریدم. فضای اتاق بدی داشتیم. دو تا قاضی با دو تا کمد، اصلاً جای نبود که مردم بنشینند. می‌گفتم به بچه که نقاشی بکشند. در حد کاری که از دستم برمی‌آمد، یادام است رئیس آخر وقت صدایم زد و گفت، این چه کاری بود امروز شما انجام دادید؟ گفتم چه کار کردم؟ اختلاسی، رشوه‌ای، چی شده؟ گفتند برای چی دفتر نقاشی و مدارنگی به بچه دادید! این چه کاری بود انجام دادید؟ اتفاقاً خانم هم بودند. گفتم من کار بدی کردم؟ خودم خریدم، از کسی نگرفتم. گفتم بچه نقاشی کند، نیت من این بود. گفتند این کارها را در

